



## دین و تبلیغ دینی در قاره آفریقا

پدیدآورده (ها) : ملک زاده، محمد حسین؛ قزوینی، سید یاسر؛ عاقبتی، آرش  
میان رشته ای :: زمانه :: دی و بهمن 1392 - شماره 36 - 35  
از 40 تا 47

آدرس ثابت : <http://www.noormags.ir/view/fa/articlepage/1041576>

دانلود شده توسط : مرکز مدیریت حوزه های علمیه-کتابخانه ایت الله بروجردی  
تاریخ دانلود : 25/12/1394

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب اطلاعات بیشتر به صفحه [قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

[www.noormags.ir](http://www.noormags.ir)

سید باسر قزوینی - آرش عاقبتی

«حجت الاسلام والمسلمین محمد حسین ملک زاده، از مجتهدان در علوم اسلامی و از محققان و مدرّسان حوزه و دانشگاه و صاحب آثار و تالیفات پرشماری است. وی در بیست سالگی، پس از تسلط بر زبان عربی مدتی به لبنان هجرت نمود و به انجام کارهای علمی و فرهنگی پرداخت. اما بعد از مدتی به ایران بازگشت و ضمن پی گیری تحصیلات حوزوی روی زبان های انگلیسی، فرانسه، ملایو و اسپانیول کار کرد. وی سفرهای علمی، فرهنگی و تبلیغی بسیاری به کشورهای فراوانی در چند قاره انجام داده است، که از جمله آنها سفر به کشورهای آفریقایی همچون نیجریه، اتیوپی، اوگاندا، کنیا، تانزانیا، زیمبابوه، بوتسوانا و ... است. ایشان از فعالان در عرصه بین الملل اسلامی - با به گفته خودشان «وطن توحیدی» - به شمار می آید و برای جمعی از مسلمانان و شیعیان در کشورهای گوناگون جهان که معمولاً ایشان را با عنوان «آیت الله جوان» می شناسند، شخصیتی شناخته شده و محبوب است. همچنین ایشان به مدت حدود یک سال سرپرست رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در حراره (پایتخت زیمبابوه)، امام جمعه شیعیان این شهر و نماینده مجمع جهانی اهل بیت (ع) در برخی از کشورهای جنوب قاره آفریقا بوده است. در این مصاحبه و یادداشت های ضمیمه آن تلاش شده است تا از بخشی از اطلاعات و تجربیات ارزشمند ایشان از حضور و فعالیت های علمی، فرهنگی و تبلیغی در قاره آفریقا استفاده شود.»

## دین و تبلیغ دینی در قاره آفریقا

در گفت و گو با حجت الاسلام والمسلمین  
محمد حسین ملک زاده



جناب آقای ملک‌زاده، با توجه به درگیری‌هایی که این روزها با نام مذهب در قاره آفریقا روی می‌دهد و برای کندوکاوی در آنها، اگر امکان دارد در آغاز گفت‌وگو، درباره مسیحیت در آفریقا صحبت بفرمایید.

درباره ورود مسیحیت به قاره آفریقا، آن قدر مطلب نوشته شده است که به تکرارش نیازی احساس نمی‌شود. بنابراین بنا ندارم تکرار مکررات کرده باشم، ولی در حال، در آغاز کار تبلیغ، پیشرفت مسیحی‌ها به نسبت خوب بود. علتش هم این بود که آنها از هر سه عامل تهدید، تطمیع و الگوسازی استفاده می‌کردند. به عبارت دیگر، مسیحیان در آن منطقه، از یک طرف قدرت قاهره بودند و بر جان و مال و ناموس مردم آنجا تسلط داشتند؛ از همین رو مردم هم ناچار بودند که به این سمت گرایش یابند و به نوعی تهدید و فشار روانی سنگینی وجود داشت؛ و از آن طرف تطمیع هم وجود داشت؛ یعنی آفریقاییان با مسیحی شدن، یعنی شبیه ساختن خود به آنها، به نوعی امتیازاتی به دست می‌آوردند. همچنین مسیحیان خدمات‌رسانی می‌کردند، امکاناتی در اختیار بومیان قرار می‌دادند، جاده، مدرسه و بیمارستان می‌ساختند و با فعالیت تبشیری و اعانه، مردم را به سوی دین خود جذب می‌کردند.

در این دو، سه قرن اخیر که تمدن جدید غربی با مظاهر تمدنی — و عموماً مظاهر سخت‌افزاری تمدن — مسائلی از این گونه، به اوج درخشندگی خود رسید، مرحله سوم هم آغاز شده، یعنی بحث الگوسازی. برای مثال فرض کنید که شخص جهان‌سومی که در آفریقا زندگی می‌کرد سرانجام این گونه احساس می‌نمود که اگر بخواهد پیشرفت کند و به جایی برسد، باید از هر نظر، به ویژه مذهب و دین، شبیه اروپایی‌ها شود. البته انصافاً دستگاه کلیسایی هم تلاش گسترده‌ای کرد و بسیار زحمت کشید.

حال این مسیحیانی که فرمودید در آفریقا هستند پیرو کدام یک از فرقه‌های این دین به شمار می‌آیند؟  
مسیحیت با همه فرقه‌ها و شعبه‌هایش در آفریقا حضور دارد، ولی چه بسا بتوان گفت از همه بانظم‌تر و با سازمان‌تر، پیروان دستگاه کلیسای واتیکان و رومن کاتولیک‌ها هستند.

وضعیت دین اسلام در این قاره پهن‌تر چگونه است؟

می‌دانید که در بسیاری از مناطق قاره آفریقا، اسلام پیش از مسیحیت، وارد شده ولی با وجود این واقعیت کتمان‌ناپذیر، هم اکنون مسیحیت به لحاظ شمار پیروان، در این قاره، از اسلام جلوتر است...

واقعاً؟!

شاید این مطلب برای شما تعجب‌برانگیز به نظر برسد، اما این تعجب زمانی می‌تواند بیشتر شود که بدانید مسیحیت آغازین در آفریقا، مسیحیتی نبود که بخواهد فعالیت انجام دهد یا در این قاره گسترش یابد. البته این دین در مناطقی از این قاره مانند حبشه حضور داشت، ولی در عین حال اسلام وارد مناطقی شد که مسیحیت وارد نشده بود یا اگر هم وارد شده بود موفقیتی به دست نیاورده بود. حضور اسلام در بخش‌های زیادی از این قاره قرن‌ها ادامه یافت و مردم بسیاری از کشورهای آفریقایی در طول این قرون، مسلمان بودند. با این حال، مسیحیان فعالیت‌هایشان را گسترش دادند و انصافاً باید گفت که در مناطقی، «مسلمانی» (حالا نگویم اسلام) را عقب زدند.

منظور تان از عقب زدن مسلمانی چیست؟ یعنی مردم آن مناطق مسلمان بوده، اما بعد به مسیحیت ایمان آورده‌اند؟

بله، نشانه آن هم کشورهایی است که تقریباً کشورهای مسلمان نشین شناخته می‌شدند یعنی بر اساس آمار، بیش از ۸۰ درصد مردم آن مسلمان بودند؛ مثل کنگو (به پایتختی کینشازا). کنگو مسلمان نشین بود و حتی در پرچم آن آیه‌ای از قرآن نوشته شده بود ولی هم اکنون به عنوان کشوری مسیحی شناخته می‌شود. جالب است که حتی هنوز هم افرادی با نام‌های اسلامی و به خصوص شیعی در کنگو بسیار دیده می‌شوند. سه‌ویژه نام‌های حسن و حسین — و این در حالی است که آنها مسیحی هستند. وضعیت کنونی و پیشینه تاریخی و مذهبی کشور مالاوی نیز بی‌شبهت به کنگو نیست.

در تانزانیا هم گرچه هنوز اکثریت نسبی از آن مسلمان‌هاست، ولی مسیحیت بسیار رشد کرده است؛ کنیا هم همین طور. در این کشور هم مسلمان‌های بسیاری زندگی می‌کردند؛ البته نمی‌خواهم بگویم که تماماً مسلمان بودند، بلکه آمار مسلمان‌ها بالا بوده است، اما الان آمار کمی از تعداد آنها مطرح شده است. همان طور که گفتم، ابزار آنها برای این پیشرفت تهدید، تطمیع و الگوسازی بوده است؛ یعنی در بعضی مناطق یا زمان‌ها با ایجاد فضای رعب و وحشت، تهدید، قدرت قاهره و توان نظامی جلو رفتند؛ در جاهایی با فضای تطمیع به پیش تاختند — زیرا بالاخره آنها امکاناتی دارند — در جاهایی هم با الگوسازی جلو رفتند و از جنگ نرم استفاده کردند یعنی مدینه فاضله ساختند و آن را در مقابل چشمان مردم آفریقا قرار دادند و به آنها چنین القا کردند که آنهایی که به آن مدینه فاضله رسیدند از این مسیر حرکت کردند. البته می‌شود از عامل دیگری به نام بومی‌سازی مسیحیت هم در گسترش دین در آفریقا یاد کرد، که به نظر

من عامل بسیار کارآمد و اثرگذاری هم هست. با این ابزارهاست که الان در بعضی از کشورهای که یا بیشتر مردم آن مسلمان بودند یا مسلمان‌ها آمار بالایی داشتند، آمار تعداد مسلمانان کاهش پیدا کرده است. البته گاهی ماجرای دیگری هم در بین هست و آن اینکه حکومت‌های مسیحی این کشورهایی که نام بردم یا بعضی کشورهای دیگر، کار ناشایستی انجام می‌دهند و آن، این است که در آمارشان، شمار مسلمان‌ها را اندک نشان می‌دهند و با مبالغه در بیان درصد جمعیتی مسیحیان، تعداد آن را بیش از آنچه واقعیت دارد اعلام می‌کنند؛ مثلاً مسلمانان سی تا چهل درصدی در اوگاندا به وسیله نهادهای حکومتی در این کشور حدود شانزده درصد معرفی می‌گردند.

پس چه بسا این آمارگیری غیر واقعی هم ابزاری برای افزایش دادن گرایش مسلمانان آن مناطق به مسیحیت و رویگردان ساختن آنها از اسلام باشد؟  
بله؛ چون این حکومت‌ها می‌دانند که تعداد مسلمانان، به‌رغم همه ریزش‌هایی که در گذشته رخ داده است، نسبتاً بالاست؛ بنابراین احساس خطر می‌کنند و برای رسیدن به مقصود خود — یعنی خروج آنها از دین اسلام — دست به خیلی کارها می‌زنند؛ حتی مشکلاتی برای مسلمان‌ها به وجود می‌آورند. برای نمونه یکی از کارهایی که انجام می‌دهند تلاش برای ارائه چهره‌ای نامناسب و زشت از مسلمانان است. الان هم برنامه القاعده‌سازی در آفریقا به طور جدی پیگیری می‌شود و با این برنامه، اهدافشان را هم پیش می‌برند.

در نیجریه، که من مدتی در آن حضور داشتم، ادعا می‌شود گروهی وجود دارد به نام «بوکو الحرم» که شاخه‌ای از القاعده به شمار می‌آید. می‌باید به همراه خانواده‌ام در دل انفجارها و کشتارهای تروریستی که در شمال این کشور و در شهر کانو، رخ می‌داد حضور داشتم و با مسلمان‌ها و رهبران‌شان، از گروه‌های مختلف شیعه و سنی، صحبت می‌کردم؛ همه این گروه‌ها می‌گفتند: ما این افراد (منظور تروریست‌هایی هستند که با نام اسلام، در آن مناطق به کشتار دست می‌زنند) را نمی‌شناسیم. فقط وقتی بمبی منفجر می‌شود رسانه‌های رسمی و حکومتی اعلام می‌کنند این کار به وسیله مسلمانان و مشخصاً گروه بوکو الحرم صورت گرفته است.

باید به این نکته اشاره کنم که در آفریقا، گروه‌های مزدور، چه مسیحی و چه غیر مسیحی، بسیار هست و تجهیز آنها کار سختی نیست. با وجود این، هر گاه که انفجاری رخ می‌دهد، اعلام می‌کنند که عامل آن، شاخه‌ای از القاعده (مثلاً

کنگو (به پایتختی کینشازا) مسلمان نشین بود و حتی در پرچم آن آیه‌ای از قرآن نوشته شده بود ولی هم اکنون به عنوان کشوری مسیحی شناخته می‌شود. جالب است که حتی هنوز هم افرادی با نام‌های اسلامی و به خصوص شیعی در کنگو بسیار دیده می‌شوند.

به‌ویژه نام‌های حسن و حسین

و این در حالی است که آنها مسیحی هستند





مجله کلام و اندیشه

گونه‌ای که الان بخش چشمگیری از کشیش‌های آفریقایی جادوگرند یعنی جادوگری دین مسیحیت را در این قاره پیش می‌برند و این کشیش‌های جادوگر مرتباً در شبکه‌های تلویزیونی که به تبشیر و ترویج مسیحیت اختصاص دارند تبلیغ و معرفی می‌گردند و جادوگری‌ها و یا احیاناً چشم‌بندی‌ها و شعبده‌بازی‌هایشان با نام معجزه‌ها نمایش داده می‌شود.

نکته جالب‌تر دیگر این است که بسیاری از مسیحیان آفریقایی کماکان بت‌ها و توت‌های خود را نیز می‌پرستند؛ یعنی در عین اینکه در روز یکشنبه به کلیسا می‌روند و آداب را که یک فرد مسیحی به جا می‌آورد انجام می‌دهند، در زمان‌های خاصی که برای خودشان قاتل هستند به جنگل و به محل سکونت اصلی قبیله شان می‌روند و توت‌ها را هم می‌پرستند. کلیسا هم نسبت به این واقعیت، وقوف دارد ولی به روی خودش نمی‌آورد.

استفاده از کشیشان سیاه پوست نیز امر دیگری است که در کلیساهای آفریقای سیاه بر آن تأکید زیادی می‌شود. حتی کشیش‌های معروفی که از آمریکا و اروپا دعوت می‌شوند و همچون یک شومن، توانایی اداره جذب مراسم و مجالسی به مدت چند ساعت و با حضور چند هزار نفر را دارند، همگی سیاه پوست و یا لاقل دور که هستند. حالا در آنجا برخی برای خودی سازی و پومی نشان دادن مسیحیت، پا را از این مسائل هم فراتر گذاشته اند و رسماً اعلام می‌کنند که عیسی مسیح هم سیاه پوست بوده است و در نقاشی‌هایشان او را به رنگ تیره به تصویر می‌کشند.

مناسک و مراسم کلیسایی را هم بسیار آسان و جذاب کرده‌اند. مثلاً روز

در کنیا گروه شباب القاعده بوده است و به عبارت دیگر، مسلمان‌ها این کار را انجام داده‌اند. حال اگر مسلمان‌ها خلاف آن را بیان کنند، یعنی بگویند که مسلمان‌ها آن را انجام نداده‌اند، با هزاران اتهام روبرو می‌شوند؛ اتهام‌هایی مبنی بر همکاری با چنین گروه‌هایی و حمایت از آنها.

در واقع قدرت‌های غربی و حکومت‌های مزدور و ضد اسلامی با بهره‌گیری از قدرت نرم و سخت‌ا هر جنایتی که می‌خواهند انجام می‌دهند بعد هم به یکی از همین گروه‌های مجهول الهویه به اصطلاح اسلامی، نسبت می‌دهند؛ فضای حاکم بر افکار عمومی جهانی نیز برای چنین امری مهیاست؛ یعنی رسانه‌ها تصویر غیرواقعی و دروغینی را که سیاستمداران و حکومت‌ها می‌پسندند به جهانیان نشان می‌دهند و با این کار خود، دروغ‌های آنان را به مثابه تنها واقعیت انکارناپذیر منتشر می‌کنند؛ یعنی حتی اگر در هیچ کجای دنیا هم خبری نباشد یا خبری مغایر با آنچه منتشر می‌شود وجود داشته باشد، چون همه رسانه‌ها در سراسر دنیا یکصدا و دست به دست هم این فضا را به وجود آورده‌اند؛ چنین دروغی خریدار پیدا می‌کند و مخاطبان می‌گویند بالاخره تا نباشد چیز کی، رسانه‌ها نگویند چیزها!

شما در بیان ابزارهای جذب مردم این منطقه به مسیحیت، از مسیحیت بومی یاد کردید؛ اگر امکان دارد قدری درباره این ابزار و چگونگی کارکرد آن هم توضیح دهید.

همان‌طور که گفتیم، یکی از راه‌ها و چه بسا یکی از مهم‌ترین و مؤثرترین راه‌هایی که به گسترش مسیحیت در آفریقا منجر شد بومی‌سازی این دین بود؛ یعنی مسیحیت را بومی‌سازی کردند و گونه جدیدی از مسیحیت درست کردند به نام مسیحیت آفریقایی که خودش شامل فرقه و مذاهب فراوانی است. در توضیح باید بگویم که مثلاً یکی از گناهان بزرگ و نابخشودنی در مسیحیت، جادوگری است، اما چون این مسأله از آداب و رسوم آفریقایی‌های بومی بود، در مسیحیت آفریقایی، با این رسم مقابله نشده؛ به



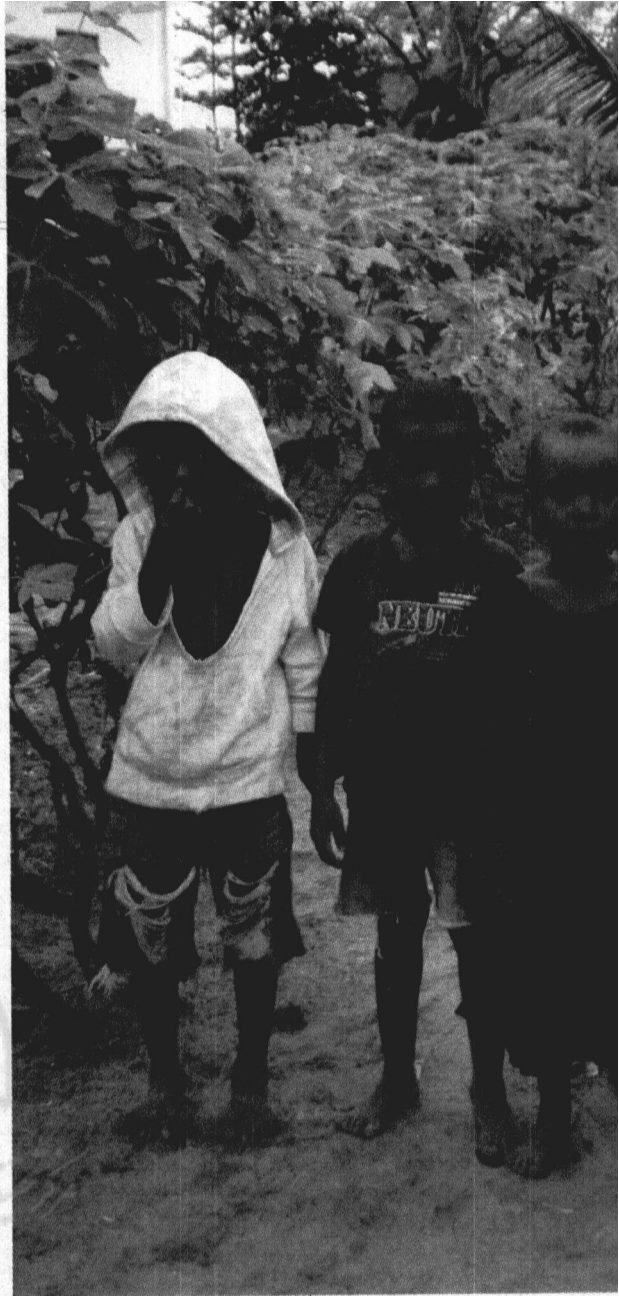
در همه جا به چشم می‌خورند. این را مبتنی بر رؤیت عینی می‌گوییم؛ چراکه به لطف خدا، بنده برای انجام وظیفه، به نواحی محروم و دورافتاده زیادی در مناطق مختلف آفریقا، در دل جنگل‌ها و کوهستان‌ها و یا بیابان‌ها و صحراهای خشک سر زده‌ام. جاهای عجیب و غریبی که چه بسا توصیفش هم خیلی مشکل است. گاهی هم گرفتار خطرات و مهلکه‌هایی شده‌ام که فقط به تأیید الهی نجات یافته‌ام... مردمان بعضی از این مناطق به من می‌گفتند تو نه تنها اولین ایرانی، بلکه اولین روحانی شیعه‌ای هستی که پایت را به این جا گذاشته‌ای و قبل از تو هیچ روحانی شیعه‌ای، حالا از هر ملیتی که باشد، این جا نیامده بوده است. براساس همین مشاهدات و آشنایی‌ها عرض می‌کنم که در بسیاری از کشورهای آفریقایی، هر جا بروید و بخواید مسجدی بسازید، حتی زمانی که هنوز نساخته‌اید و فقط زمین را معین کنید و بگویید حالا ان شاء الله هر وقت پولی به دست آوردیم... و لو چند دهه دیگر!... در این قطعه زمین، مسجدی خواهیم ساخت، در طی مدت فوق‌العاده کوتاهی کنار آن یک کلیسا ساخته می‌شود. یعنی شما در حد حرف هستید، یک زمینی را گرفته‌اید، سنگ چین کرده‌اید که ان‌شاءالله در آینده آن را بسازید، آنها بلافاصله کلیسای را چسبیده به آن زمین، بالا می‌آورند؛ کلیسای سوله‌ای یا با ساختمانی بسیار ساده که ساختش به آسانی و سرعت انجام شود. چنین کلیساهایی در همه مناطق محروم و دورافتاده آفریقای سیاه قابل مشاهده است.

حتی قبایل آدم‌خوار نیز استثناً نشده‌اند و احیاناً دارای کلیسای ثابت یا ستار و دارای کشیش‌های مخصوص به خود هستند که به زبان خودشان با آنان صحبت می‌کنند و به تبلیغ مسیحیت می‌پردازند. در همین رابطه، مدتی قبل خبری شنیدم که یک روحانی مسیحی برای تبلیغ به یکی از نقاط بسیار دورافتاده و محروم در آفریقا رفته بود تا یک قبیله آدم‌خوار که در آنجا زندگی می‌کرد را به مسیحیت دعوت کند. افراد آن قبیله، آن مبلغ مسیحی را ذبح می‌کنند و می‌خورند. پس از این حادثه یک مبلغ دیگر به آنجا می‌رود و همین بلا به سرش می‌آید و این روند ادامه می‌یابد تا سرانجام نهمین مبلغ می‌تواند آنان را به دین مسیحیت درآورد. گرچه تدبیری که برای حل این معضل اندیشیده‌اند این است که می‌روند افرادی را از میان آدم‌خوارها انتخاب می‌کنند و می‌برند تحت تعلیم و تربیت قرار می‌دهند تا از آن حالت وحشی و جنگلی خارج شود و در نهایت او را کشیش می‌کنند. آنگاه او را می‌فرستند در بین قبیله خودش تا هم قبیله‌های هایش را به مسیحیت دعوت کند. واقعا برنامه‌ریزی دقیق و جامعی دارند. در مقام اجرا هم پشتکار عجیبی از خود نشان می‌دهند.

البته باید بدانیم که نسبت به این حجم عظیم از تلاش و کوشش و حتی فداکاری و جان‌بازی مؤمنانه و با این سامانه و سازمان عریض و طویل تبشیری و تبلیغی و با این نظم، مدیریت و کار تشکیلاتی دقیق و با وجود این همه امکانات و هزینه‌های سرسام آور و حمایت‌های حکومت‌ها و قدرت‌های محلی و غربی، مسیحیت و مشخصاً واتیکان در مسیحی‌سازی قاره آفریقا چندان هم موفق نبوده است. دلیل این مدعی من، چشمگیر نبودن شمار رویش‌های جدید و فراوانی ریزش‌ها در میان مسیحیان است؛ یعنی تعداد قابل توجهی از مسیحیان آفریقایی در همین چند دهه اخیر مسلمان شده‌اند. شاید با خود بگویید که من اندکی پیشتر، از مسیحی شدن مسلمانان صحبت کردم، اما الان عکس آن را می‌گوییم؛ در توضیح باید بگویم که در گذشته بودند مسلمان‌هایی که با خودشان مسیحی شدند یا نسل بعدی آنها به مسیحیت گروید، اما در دوره اخیر یعنی عصر پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و مطرح شدن مجدد اسلام به عنوان یک دین زنده، حرکت آفرین، ظلم ستیز، ضد استعمار و مدافع محرومان و مستضعفان، عکس آن مشاهده می‌شود و مسیحیان فراوانی و حتی تعداد قابل توجهی از روحانیون مسیحی به اسلام گرویدند؛ برای مثال خاطر مهم هست که در سال ۱۳۸۷، در مناطق مختلفی از جمهوری آفریقایی توگو در غرب قاره آفریقا، یازده کشیش شهادتین گفتند و مسلمان شدند و این تغییر دین خود را هم به طور رسمی اعلام کردند. و می‌دانید خیلی مهم است که کشیشی مسلمان شود.

حتی واتیکان در یک برنامه دراز مدت، استراتژیک و پرهزینه، هدف گذاری کرده بود که تا سال ۲۰۰۰م قاره آفریقا را کاملاً مسیحی کند. ولی در سال ۲۰۰۰م پاپ در سخنرانی خود در کنیا اظهار تأسف کرده بود که در این سال نه تنها نمی‌توانیم قاره آفریقا را قاره‌ای مسیحی معرفی کنیم بلکه می‌ترسیم تا مدتی دیگر مجبور شویم آفریقا را به عنوان قاره‌ای اسلامی معرفی نماییم.

شما بهتر از من می‌دانید که تشییع و وهابیت دو جریانی هستند که در این قرن و در دهه‌های اخیر، در این منطقه فعالیت‌هایی کرده‌اند؛ یعنی نوعی حیات و حرکت در آنها احساس می‌شود. با توجه به این موضوع و نیز حضور تصوف در آنجا، این سه جریان چه مواجهاتی با هم دارند؟ در پاسخ به این پرسش شما باید بگویم که اسلام آفریقایی، در مجموع، به ویژه در آفریقای سیاه، اسلام صوفیانه است. اساساً فضای این منطقه، به خصوص اطراف استوا، فضای حرکت شدید تندی و تعصب نیست. این گفته به معنای آن نیست که مردمش حرکتی ندارند، اما اگر کسی تحریکشان نکند به آرامش و حلقه ذکر و دعا تمایل بیشتری دارند؛ از همین رو تصوف با ویژگی‌های شخصیتی بخش زیادی از مردمان آفریقا سازگارتر است؛ برای مثال یکی از مراسمی که امروزه مسلمانان اهل تصوف در



یکشنبه که به کلیسا می‌روند عمدتاً مدتی تمرین رقص و آواز دارند و مفضلاً می‌رقصند، بعد هم به آنها غذایی داده می‌شود، احیاناً کمک‌هایی دریافت می‌کنند و به خانه‌هایشان باز می‌گردند. جذابیت این برنامه به خصوص از آن جهت است که از یک سو، رقص، بخش جدایی ناپذیری از آداب و سنن و سبک زندگی آفریقاییان است و حقیقتاً به آن عشق می‌ورزند و برایشان مهم است و در عروسی و عزاء، در استقبال و بدرقه، در جنگ و صلح و خلاصه به هر مناسبت و بی‌مناسبتی به آن می‌پردازند؛ و از سوی دیگر، دریافت اعانه، تغذیه رایگان و خوردن یک وعده غذای خوب و کامل برای بسیاری از بومیان فقیر آفریقایی امر بسیار مهم و جذابی است.

علاوه بر اینها، صدها رسانه دیداری و نوشتاری و ده‌ها شبکه ماهواره‌ای به طور رایگان و به صورت شبانه‌روزی با انواع و اقسام شیوه‌ها به طور اختصاصی به تبلیغ مسیحیت برای آفریقاییان می‌پردازند.

مطلب دیگر این است که هیچ شخصی در آفریقا، حتی آنها که به رادیو، تلویزیون، اینترنت و یا حتی روزنامه هم دسترسی ندارند، برای دریافت آموزه‌های مسیحی، نیازی به تحمل مشقت‌هایی نظیر رفتن به مکانی دور و یا فراگیری زبانی غیر از زبان مادری خویش را ندارد؛ چراکه برای تملکی اقوام، نژادها، قبایل و طوایف آفریقایی در سراسر این قاره حتی برای قبایلی با جمعیتی بسیار اندک، کشیشان و مبلغانی وجود دارند که در میان این قبایل و جمعیت‌ها زندگی می‌کنند و به زبان محلی آنان... به رغم تنوع زبانی و گویشی بسیار زیادی که در آفریقا وجود دارد... سخن می‌گویند. کلیساهای نیز





اسلامی که وارد آفریقا شده اسلام اهل بیته بوده است. البته سخن من از عموم و اکثر است و نه همه در واقع اولاد ائمه (علیهم السلام) در مقاطع گوناگونی از تاریخ، وارد قاره آفریقا شدند و با فعالیت‌هایشان و حتی با صرف ورود و حضورشان، مذهب اهل بیت(ع) را در کشورهای گوناگون این قاره رواج دادند. لذا با آنکه بسیاری از مسلمانان قاره آفریقا پیرو فقه مالکی هستند، اما از نظر اندیشه کلامی قرابت فراوانی با اندیشه کلامی شیعه دارند.

آیا صوفی بودن کنونی شان هم در چنین قرابتی اثر داشته است؟  
بله؛ از حیث کلامی، بحث امامت یا بحث‌هایی از این قبیل برای آنها جا افتاده‌تر است و بهتر می‌توانند این بحث‌ها را بپذیرند و بیسندند. در حقیقت تصوف یک حالتی بین شیعه و سنی است و بنابراین وهابی‌ها در بعضی از مناطق آفریقا و به‌ویژه در مناطقی که بکرتر است کمتر حضور پیدا کرده یا کمتر در آنجا فعالیت انجام داده‌اند؛ زیرا فعالیت آنها کمتر با استقبال مردم روبه‌رو شده است، اما در عین حال شما هم اگر به مردمان آنجا بگویید: «من شیعه هستم و شما هم شیعه شوید»، کار اشتباهی کرده‌اید؛ چون آنها با این گفته می‌فهمند که شما با آنها متفاوت هستید لذا حساس می‌شوند و ممکن است جبهه بگیرند. در حالی که تعبیر دوستدار اهل بیت(ع) یا پیرو اهل بیت پیامبر، نه تنها حساسیت برانگیز نیست بلکه جاذبه هم دارد.

شیعیان این منطقه چگونه هستند؟

سخنرانی در واقع به عربستان دستور داد که این کار را انجام دهد. عربستان هم با دلارهای نفتی فراوان گروه‌هایی را تجهیز و تقویت کرد و به این قاره فرستاد. اما آنچه سبب شد این قدرت‌ها به جین کاری دست‌زنند به وحشت افتادن از گسترش تشیع در آن مناطق بود. پیام تشیع، خواسته یا ناخواسته، از ایران و جمهوری اسلامی صادر می‌شد و البته بخش‌ها و افرادی هم در جمهوری اسلامی ایران پیگیر این مسأله بوده و هستند. به‌رحال یکی از کارهای جدی وهابیت در قاره آفریقا، اقدام علیه تشیع است. یکی از شیوه‌های آنها در این منطقه و مناطق دیگر جهان، برای کم کردن تعداد شیعیان، یافتن فقرای شیعه و کمک مالی به آنهاست؛ برای مثال در بعضی کشورهای به‌مثبت‌شعین و تازه شیعه‌ها، هزار دلار می‌دادند که بروند مسیحی شوند و در کنار آن، تلاش می‌کردند این گونه القا نمایند که اگر کسی شیعه شود، آن چنان در مسیر انحراف می‌افتد که اول در ظاهر می‌گوید که همانند سایر مسلمانان به قرآن و پیامبر خاتم(ص) ایمان دارد، اما در واقع او تقیه کرده است و به مرور کمالاً از اسلام خارج می‌شود و رسماً مسیحی می‌گردد. جالب آنکه عده‌ای از همین فقرا، هزار دلار را از آنها می‌گرفتند ولی دین و مذهبشان را هم تغییر نمی‌دادند.

وهابیت با تصوف هم دشمن است و همان گونه که فرمودید، در این منطقه صوفیان بسیاری وجود دارند؛ پس حتماً برای مقابله با آنها هم برنامه خاصی در نظر گرفته‌اند؟  
بله؛ وهابی‌ها صوفی‌ها را هم منحرف و حتی حقیقتاً کافر می‌دانند، اما فعلاً برای اینکه نخواهند در چند جبهه بجنگند، روی شیعه تمرکز کرده‌اند؛ البته این نگاه خوش‌بینانه است و با نگاهی که به نظر واقع‌بینانه‌تر است و عمق مطلب را می‌بیند، وهابی‌ها بر اساس دستور داده‌شده به آنها عمل می‌کنند. این دستور، مبارزه با تشیع است و نه مبارزه با تصوف و گروه‌های دیگر. به عبارت دیگر، الان دستور کار آنها مبارزه با تشیع است و هر جا که نشانه‌ای از حضور تشیع، به خصوص با رنگ و بوی انقلاب اسلامی ایران، بیابند با آن مبارزه می‌کنند.

وضعیت مسلمانان این قاره پهناور از نظر فقهی چگونه است؟  
پیش از پاسخ دادن به این سؤال باید به این نکته اشاره کنم که اساساً

عموم کشورهای آفریقایی برگزار می‌کنند مراسم مولد النبی یا میلاد النبی است. این مراسم از ماه ربیع‌الاول آغاز می‌شود و تا ماه رمضان ادامه می‌یابد. در این مراسم شرکت کنندگان و حتی شیوخ صوفیه، به نوعی می‌رقصند، اما کلمه رقص را به کار نمی‌برند. حرکات آنها در این رقص و صداهایی که از خودشان درمی‌آورند متأثر از همان فضای بومی آفریقا است که به حالات و رفتارهای صوفیانه تناسب دارد؛ در واقع اینها به یکدیگر گره خورده‌اند.

محبت اهل بیت(ع) هم در میان صوفیان آفریقایی مشاهده می‌شود؛ آنها از اهل بیت و ائمه نام می‌برند و آنها را تجلیل می‌کنند؛ بنابراین به شکل طبیعی گسترش تشیع در آنجا به مراتب آسان‌تر از گسترش وهابیت است، اما وهابیت با پول و امکانات در آنجا فعالیت می‌کند. با این امکانات است که طی این دهه‌ها، به‌ویژه پس از انقلاب اسلامی ایران و تلاشی که می‌کنند برای عدم انتشار تشیع بویا و پیام انقلاب اسلامی، وهابیت در آنجا فعالیت‌هایش را به مراتب گسترده‌تر کرده است، اما به طور مشخص از نوامبر سال ۲۰۱۱م تا پایان ماه ۱۳۹۰ گروه‌های وهابی جدید و فراوانی با پول بسیار زیاد و برنامه جدی و به صورت هدفمند، در مناطق مختلف آفریقا شکل گرفتند.

کارویزه این گروه‌ها و برنامه عملیاتی آنها ضدیت با تشیع و به‌ویژه جمهوری اسلامی ایران می‌باشد و دقیقاً با همین هدف بود که گروه‌های وهابی فعالیت خود را در آفریقا آغاز کردند. نقطه آغاز این دوره از فعالیت آنها هم به سخنرانی اوپاما بازمی‌گردد. رئیس جمهوری آمریکا با این

## رایزنی فرهنگی ایران در زیمبابوه

◀ حومه شهر حراره — پایتخت کشور زیمبابوه — همچون حاشیه بسیاری از پایتخت‌ها یا شهرهای بزرگ دنیا، به‌ویژه در کشورهای با مشکلات اقتصادی افزون‌تر، پر است از انسان‌های بی‌نوابی که به امید زندگی بهتر و برای یافتن شغل و کاری که بتوانند با درآمد آن، حداقل شکم خود و خانواده‌شان را سیر کنند شهر و روستای خود را ترک کرده و راهی پایتخت شده‌اند و به دلیل گرانی مسکن — اعم از خرید یا اجاره — به ناچار در مناطق حاشیهای شهر یا مناطق خارج از محدوده، که بعضی از آنها رایگان در اختیارشان قرار داده شده است یا حتی آنها را غیر قانونی تصاحب نموده‌اند، بدون کمترین امکانات رفاهی و خدمات شهری مانند آب لوله‌کشی، برق، خیابان‌های آسفالت‌شده، امکانات بهداشتی و... زندگی می‌کنند.

در این نواحی شلوغ و پرجمعیت، زنان، مردان، کودکان و سالمندان فراوانی در وضعیت اسفناک و رقت‌انگیز، روزگار می‌گذرانند؛ مردمی محروم و فراموش شده که چه بسا افزون بر کمبود غذا و سوء تغذیه با بیماری‌های گوناگونی همچون ایدز و بیماری‌های وابسته به آن، سیل و... نیز دسته و پنجه نرم می‌کنند و چه بسیار

کودک‌انی که هیچ‌گاه به بزرگسالی نمی‌رسند.  
یکی از نکات مهم در این باره آن است که از آنجا که مسلمانان آفریقایی در زیمبابوه عموماً خود یا والدینشان، مهاجرانی فقیر و جویای کار از کشور مالاوی یا شاید دیگر کشورهای اطراف هستند که در کشور میزبان — زیمبابوه — به لحاظ اقتصادی و اجتماعی قشری کم‌بهره به شمار می‌آیند و در حقیقت، شهروند درجه دوم‌اند، زندگی و حضورشان در این حلی آبادها و مناطق فقیرنشین نیز به وفور مشاهده می‌گردد.  
رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در زیمبابوه برای آنکه بتواند مردم محروم این مناطق را نیز تحت پوشش برنامه‌های خود قرار دهد برای شروع، اقدامات زیر را انجام داده است:

در گام نخست، حجت‌الاسلام ملک‌زاده، سرپرست رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در زیمبابوه و نماینده مجمع جهانی اهل بیت(ع)، به سرکشی از این مناطق و شناسایی میدانی آنها و نیز آشنایی با شخصیت‌ها و مراکز فعال و مؤثر در این نواحی اقدام کرد.

رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران در گام بعد، با یافتن بانیان خیر، که بیشتر از شیعیان لبنانی، هندی و پاکستانی ساکن زیمبابوه هستند و با همراهی و همکاری آنان، کمک‌هایی را — اعم از نقدی و خوراکی — در اختیار مساجد، مراکز خیریه و یتیم‌خانه‌هایی قرار داد که به صورت مردمی شکل گرفته‌اند و به کمک‌رسانی به

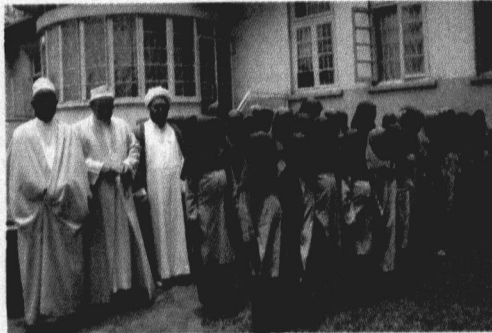


### چه جریان‌ها و فرقه‌هایی در بین آنها مشاهده می‌شود؟

یک بخش از شیعیان رسمی قاره آفریقا شیعیان بومی هستند، اما بخش دیگر، شیعیان مهاجر هستند. یک از گروه‌های بزرگ از شیعیان مهاجر به این قاره، شیعیان لبنانی هستند و دیگری هم شیعیان خوجه.

شیعیان لبنانی در جامعه لبنان شهروند درجه دو و سه بودند و فقر مالی داشتند؛ زیرا امکانات مالی در اختیار مارونی‌ها و سنی‌ها و ... بود. به دلیل این فقر، آنها به استضعاف کشیده شده بودند، اما عده‌ای از اعضای خانواده‌های شیعی که توانایی و امکان بیشتری داشتند، برای بیرون آمدن از این استضعاف، مهاجرت کردند و برای تحصیل، کار، تجارت و زندگی رهسپار کشورهای مختلف و به‌ویژه کشورهای آفریقایی و نیز آمریکای لاتین شدند. الان لبنانی‌های شیعه فراوانی، افزون بر آمریکای لاتین، در قاره آفریقا پخش هستند و در مناطق مختلفی از قاره آفریقا حضور دارند.

جامعه لبنانی در هر جا که حضور دارد، متناسب با گرایش‌های موجود در میان افراد آن جامعه، در عرصه‌های مختلف فعالیت می‌کند؛ برای مثال لبنانی‌های شیعه‌ای که علاقمندی و پایبندی بیشتری به مسائل دینی و مذهبی دارند مرتباً و یا لاقط در مناسبت‌های مذهبی از نمایندگان مرحوم آیت الله سید محمد حسین فضل الله یا از روحانیون مرتبط با حزب الله دعوت می‌کنند تا به آن منطقه سفر کنند و به تبلیغ و سخنرانی بپردازند. بعضی از روحانیون لبنانی هم به شکل کامل در آفریقا ساکن شده‌اند؛ همانند جناب حجت الاسلام آقای سید مرتضی مرتضی عاملی (برادر علامه سید جعفر مرتضی عاملی).



که به مدت سی سال در کنیا سکونت داشت و منشأ خیرات و برکاتی هم بود. از فعالیت‌های امام موسی صدر در آفریقا هم باید یاد کرد. خاطره فعالیت‌های ایشان، که به دعوت لبنانی‌ها به آفریقا رفت و آمد می‌کرد، هنوز در یادها مانده و هنوز هم آثار حضور این فعال شیعی در این قاره، قابل ردیابی و مشاهده است.

شاید بد نباشد به این نکته هم اشاره کنیم که لبنانی‌ها در زمینه‌های گوناگون صنعت، معدن و تجارت، در آن قاره سرمایه‌گذاری کرده و حتی با بعضی از حکومت‌ها همکاری نموده‌اند؛ حتی لبنانی‌هایی هستند که به شورشیان در کشورهای مختلف کمک فکری و مالی کرده‌اند تا پیروز شوند!

و بعد از پیروزی آنان نیز منافع فراوانی به دست آورده‌اند. در کل، لبنانی‌ها توانسته‌اند موقعیت بالایی در آفریقا به دست آورند.

خوجه‌ها هم که دومین گروه بزرگ و موفق از مهاجران شیعی در قاره آفریقا هستند، در اصل اهل گجرات هندند و در آغاز هم هندو بوده‌اند، اما بعد مسلمان و شیعه اسماعیلی و پس از آن، شیعه اثناعشری شدند. البته هنوز هم بخش اندکی از خوجه‌ها اسماعیلی هستند؛ مثل نهره‌ها. خوجه‌ها وقتی که به قاره آفریقا مهاجرت کردند، ابتدا وارد بخش شرقی آن و منطقه زنگبار شدند. پس از آن هم در شهرهایی همانند دارالسلام در تانزانیا و مومباسا در کنیا سکونت یافتند. به مرور نیز در شهرها و کشورهای دیگر آفریقایی پخش شدند؛ گرچه در چند دهه اخیر بسیاری از آنها به کشورهای اروپایی، آمریکا، کانادا و استرالیا منتقل شدند. علت آن که این عده آفریقا را ترک کرده‌اند این است که بیشتر خوجه‌ها تاجرانند و چون برای تجارت به بستری باثبات نیاز است، بی‌ثباتی برخی از کشورهای آفریقایی یا موانعی که در بعضی از کشورها مثل اوگاندا (در گذشته حتی خوجه‌ها از این کشور اخراج شدند) بر سر راه اینها می‌تراشند، سبب شد آنها تصمیم بگیرند که این قاره را ترک کنند.

چرا با این گروه چنین مخالفت می‌کنند؟ آیا به دلیل شیعی بودن آنهاست یا عامل دیگری دخیل است؟

خوجه‌ها و در کل هندی‌های ساکن این قاره در واقع سربازان و عمال انگلیسی‌های استعمارگر بودند و بسا اراده این قدرت و برای انجام دادن وظیفه‌شان به آفریقا وارد شدند. می‌خواهم عرض کنم که نگاه آفریقایی‌ها به هندی‌ها با نگاهی که

ساکنان نیازمند این مناطق و نگهداری از کودکان یتیم و بی‌سرپرست — با صرف نظر از نژاد، دین و مذهب مدجوبان — مشغول‌اند. گرچه بخشی از این کمک‌ها نیز به طور مستقیم و بدون واسطه این مراکز، در اختیار افراد و خانواده‌های نیازمند قرار داده شد. شایان ذکر است که این گونه کمک‌ها کم‌کم و گاهی به شکل روزانه (البته تا پایان حضور ایشان در زیمبابوه) ادامه داشته است.

او در سومین اقدام، با هماهنگی شیوخ مسلمان و مسئولان، تشکل‌های کوچک اسلامی یا غیر اسلامی که در همین نقاط وجود داشتند و با فراهم کردن وسیله رفت‌وآمد یا پرداخت هزینه آن، زمینه حضور جمعیت بزرگی از مسلمانان و احیاناً مسیحیان، در برنامه‌های رایزنی فرهنگی را که در محل این رایزنی یا در مسجد آل محمد(ع) و سالن بنیاد اهل بیت(ع) — در منطقه اوتندل — یا در مکان‌های دیگر برگزار می‌شود، ایجاد کرد. روشن است که حضور این عزیزان و بهره‌مندی مستمر آنان از این برنامه‌ها، تأثیر بسزایی در ارتقای سطح علمی و فرهنگی‌شان دارد و می‌تواند موجب تعمیق و گسترش معرفت دینی آنها گردد. شایان اشاره است که از همان آغاز به گونه‌ای برنامه‌ریزی شد تا همین افراد خودشان نیز در اجرای برنامه‌ها مشارکت جدی کنند و بخشی از بار اجرای برنامه را هم به دوش بکشند. این اقدام افزون بر تشویق آنان، یکی از عوامل مؤثر در رشد اجتماعی و فرهنگی و ایجاد احساس خودباوری و کرامت نفس در آنهاست.

کار بعدی، راه‌اندازی کتابخانه‌های کوچکی در منازل بود. رایزنی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران با اهدای کتاب در بخش‌های مختلفی از مناطق فقیرنشین حاشیه حراره، این کتابخانه‌های کوچک را به‌وجود آورد. معمولاً کتاب‌ها در خانه یکی از اعضا که مکان و امکان مناسب‌تری دارد، نگهداری می‌شود و سایر اعضا، که از اهالی همان محله یا محله‌های اطراف هستند، با مراجعه به وی، کتاب‌ها را امانت می‌گیرند. همچنین اعضا با فرستادن خلاصه مطالب کتابی که خوانده‌اند از جوابی نیز بهره‌مند می‌شوند.

البته از آنجاکه برخی افراد در این مناطق، سواد خواندن و نوشتن ندارند، براساس هماهنگی‌های انجام‌شده قرار شد اشخاص باسواد متن بعضی کتاب‌ها که از اهمیت بیشتری برخوردارند برای بیسوادها قرائت نمایند و در صورت لزوم، برایشان از زبان انگلیسی به زبان محلی ترجمه کنند.

پنجمین کار از کارهای مقدماتی، تشکیل جلسات بحث و گفت‌وگو و برگزاری کلاس‌های علمی، فرهنگی، هنری، مهارتی و دینی در منازل و مساجد است. حضور بانوان و کودکان در این کلاس‌ها بسیار چشمگیر است. از جمله برنامه‌های به‌ظاهر جنبی ولی درحقیقت اصلی و اثرگذار در این کلاس‌ها، پخش فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی دارای موضوعات دینی و اخلاقی با دوبله یا زیرنویس انگلیسی است. ||



ما به هند داریم تفاوت دارد؛ در نظر آنها، هندی‌ها بخشی از اشغالگران و استعمارگران بودند. انگلیسی‌های استعمارگر، افراد زیادی را همراه خود به این منطقه می‌آوردند و غیر از سرپازان هندی، هر یک از آنها با بیش از ده کلفت، نوکر و خدمه هندی به این سرزمین‌ها قدم می‌گذاشتند. زمانی که این انگلیسی‌ها از آفریقا رفتند، هندی‌ها توانستند بخشی از اموال غیرمنقول استعمارگران انگلیسی را به دست آورند و صاحب زمین‌های بزرگ، امکانات فراوان و ثروت بسیاری شوند.

خوجه‌ها چه فعالیت‌های انجام می‌دهند و چه جریان‌های در بینشان وجود دارد؟ خوجه‌ها در آغاز امر یک گروه بسته و درون‌گرا بودند، حتی در مساجد می‌ساختند هیچ سیاه‌پوست آفریقایی را راه نمی‌دادند. آنها مطلقاً برنامه‌ای به نام برنامه تبلیغ نداشتند، اما پس از انقلاب اسلامی ایران و تحت تأثیر آن، آرام آرام روش تبلیغی را آغاز کردند. از بنیان‌گذاران این امر هم مرحوم حجت‌الاسلام سید سعید اختر رضوی بود. ایشان، که معروف است به مترجم «المیزان» به زبان انگلیسی، بخش بزرگی از این کتاب را به انگلیسی ترجمه کرد. از اقدامات دیگر حجت‌الاسلام رضوی، تأسیس تشکیلات «بلال مسلم میشن» و شروع فعالیت‌های تبلیغی بود. باید به این نکته اشاره کنم که خوجه‌ها سید نیستند و همین نشان می‌دهد که ایشان خوجه نیست. در واقع حجت‌الاسلام سید سعید اختر رضوی به عنوان روحانی خوجه‌ها فعالیت می‌کرد و نماینده آیت الله خویی بود؛ زیرا خوجه‌ها از لحاظ فقهی پیرو نجف هستند. البته همان طور که اشاره کردم، این گونه فعالیت‌های تبلیغی بعد از انقلاب اسلامی رخ داد. من خود از زبان خوجه‌ها شنیدم که آنها در زمان پیروزی انقلاب اسلامی، در همین کشورهای شرق آفریقا، به نفع انقلاب اسلامی ایران و جمهوری اسلامی ایران راهپیمایی راه می‌انداختند. روز قدس نیز یکی از ایام ویژه‌ای بود که خوجه‌ها در آن به حمایت از اندیشه ایران در دفاع از فلسطین، فعالیت‌هایی انجام می‌دادند. آنها با اینکه از لحاظ فقهی، تابع نجف بودند، از لحاظ اندیشه از امام خمینی (ره) و انقلاب اسلامی ایران تأثیر می‌پذیرفتند و این موضوع به‌ویژه در میان جوان‌ها و روشنفکرانشان مشهود بود. البته گویی آن موجی بود که الان تا حدودی فروکش کرده، اما در عین حال اصل ماجرا هنوز هست؛ یعنی از زمان انقلاب به بعد، آنها کار تبلیغ را آغاز کردند و دیگران را به مساجد خود راه دادند. در گذشته، خوجه‌ها چنان به دور خود حصار کشیده بودند که آفریقایی‌ها را در مراسمشان راه نمی‌دادند و اگر به این کار تن می‌دادند، هنگام صرف غذا، آنها را بیرون می‌کردند. این رفتار ادامه داشت تا اینکه

پس از انقلاب و رواج روحیه اصلاحی در میان طیف‌هایی از خوجه‌ها به‌ویژه تحصیلکردگان، یکی از خوجه‌ها، که وکیل بود، علیه خود خوجه‌ها قیام کرد و رسماً فدراسیون جهانی خوجه‌ها را که در لندن تشکیل شده بود تهدید کرد که اگر از این روش دست برندارند، شکایتی علیه آنها تنظیم می‌کند و آنها را در مجامع حقوقی جهانی به تبعیض نژادی متهم می‌کند.

**تا اینجا به دو گروه از شیعیان آفریقا اشاره کردیم که هر دو از مهاجران به این منطقه بودند؛ شیعیان بومی این قاره در چه وضعیتی قرار دارند.**

اساساً تشیع بومیان، به خصوص در آفریقای سیاه، بعد از انقلاب اسلامی ایران رخ داده است؛ یعنی با پیام خود انقلاب اسلامی ایران و موج بیداری ناشی از آن مستقیماً به آنها رسید و یا به دلیل اینکه بعد از انقلاب اسلامی ایران، هم لبنانی‌ها و هم خوجه‌های شیعه در عرصه تبلیغ فعال شدند و با بومیان آفریقا ارتباط برقرار کردند، آنان شیعه شدند.

پیش از انقلاب اسلامی ایران، شاید بدون مبالغه بتوان گفت که در منطقه آفریقای سیاه، تعداد شیعیان بومی در حد تعداد انگشتان دست بود؛ البته تأکید می‌کنم که منظورم شیعیان اثناعشری است؛ یعنی آنچه ما به آن می‌گوییم شیعه کامل و نه محبتان اهل بیت (ع) و صوفیان نزدیک به تشیع. این در حالی است که الان چند ده میلیون شیعه در آفریقای سیاه و به‌ویژه در کشور نیجریه وجود دارد.

کشور نیجریه کشوری است که در گذشته، شیعه‌ای در آن زندگی نمی‌کرد و مردم آن حتی نمی‌دانستند شیعه چه معنایی دارد. ناشناخته ماندن تشیع در آن کشور نشان می‌دهد که لبنانی‌های مقیم آنجا کاری با بومی‌های آن سامان نداشتند. پس از انقلاب بود که رهبر فعلی اکثر شیعیان نیجریه به نام شیخ ابراهیم زکزگی — جوانی که خودش معاون یکی از گروه‌های اسلامی در آنجا بود — به ایران آمد و با امام خمینی (ره) ملاقات کرد و تحت تأثیر ایشان شیعه شد. امام یک جلد قرآن به او دادند و گفتند برو و این کتاب را در کشورت تبلیغ کن. زکزگی پس از بازگشت به کشورش، کار تبلیغ را آغاز کرد. چون آنها ساختار و حزب نداشتند؛ کار خیلی خوب پیش رفت؛ به گونه‌ای که الان چند میلیون نفر در آنجا شیعه شده‌اند و مستمراً به جمعیتشان هم افزوده می‌شود.

با توجه به فرمایش شما، تشیع بومیان آفریقا مرهون پیروزی انقلاب اسلامی ایران است. حال آیا مسؤولان جمهوری اسلامی از فضای په‌وجودآمده پس از انقلاب در این سرزمین‌ها استفاده

**کرده‌اند و برنامه‌ای برای گسترش تشیع در آنجا تدوین نموده‌اند؟**

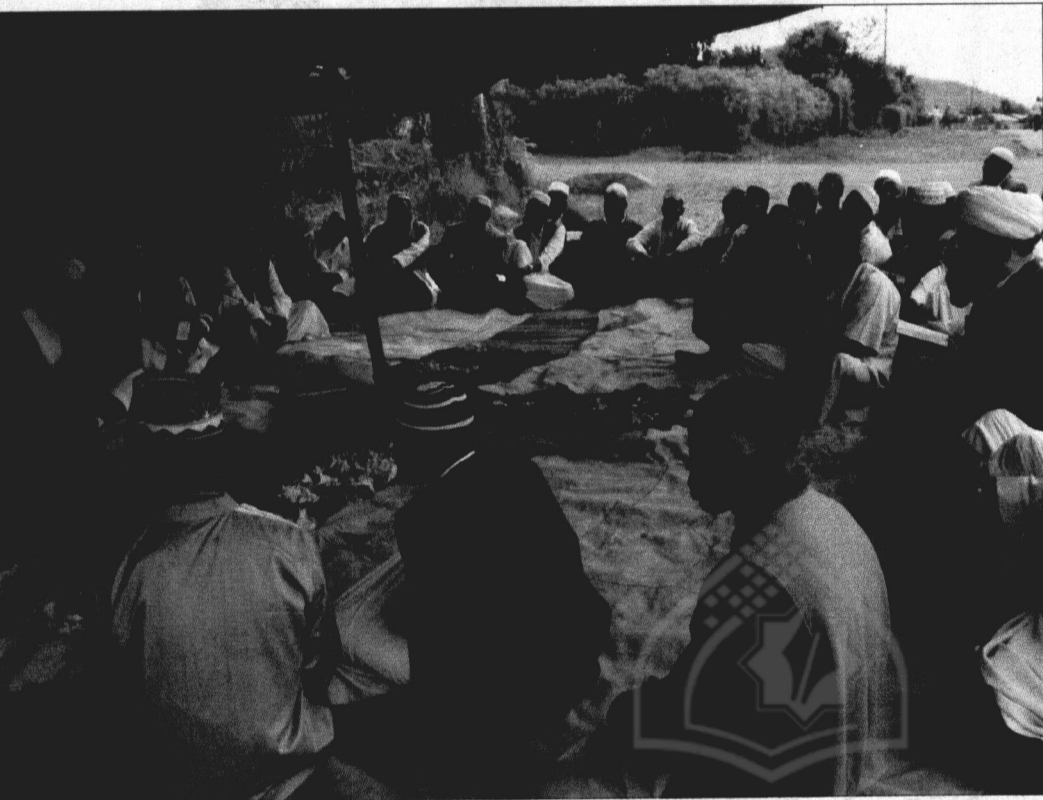
همان‌طور که گفتم، تشیع یادشده از عصر ورود اسلام به آن سرزمین نیست، ولی زمینه‌های آن وجود داشت و فقط به تلنگری نیاز بود که آن را هم پیروزی انقلاب اسلامی ایران فراهم کرد. در واقع در آن زمان، گرایش به تشیع همچون موجی برخاست، اما بنده، که یکی از روحانیان سفر کرده به قاره آفریقا هستم و در آنجا به کار تبلیغ این مذهب مشغول بودم، باید به این موضوع اذعان کنم که در آنجا حقیقتاً ما کار فرهنگی و تبلیغی آن چنان گسترده‌ای انجام ندادیم؛ یعنی بیشتر، این قدرت الهی و جذابیت حقیقی پیام انقلاب اسلامی و حقایق تشیع بوده که اثر خود را گذاشته و نفوس مستعد را مسخر ساخته است. گرچه فعالیت‌های جامعه المصطفی (مرکز جهانی علوم اسلامی و سازمان مدارس خارج کشور) در تربیت علمی و دینی روحانیون و ساختن و پروراندن مبلغین شیعی و نیز مجمع جهانی اهل بیت (ع) و سازمان فرهنگ و ارتباطات اسلامی و خدمت‌رسانی‌های هلال احمر جمهوری اسلامی ایران و کمیته امداد و برخی مؤسسات و مراکز خیریه مانند دارالهدی و غیره هم نباید مورد غفلت قرار گیرند. همچنین هم‌زمان با این کارها، برخی از علما و مراجع هم با فرستادن نمایندگانی و با حمایت‌های معنوی و مادی در آنجا مشغول به کار شده‌اند؛ اما باز هم مع الاسف آنچه انجام داده‌ایم در قیاس با آنچه باید انجام می‌دادیم و نسبت به هزینه‌هایی که دیگران (مسیحیت، وهابیت، بهائیت، احمدیه، آقاخانیه و...) می‌کنند، بسیار ناچیز است.

به نظر می‌رسد برای دستیابی به آینده‌ای بهتر، یعنی استفاده بهتر از فرصت‌ها در قاره آفریقا و داشتن برنامه‌های جامع و عملیاتی، جهت رابطه با این قاره، باید به مطالعه تاریخ روابط ایران و ایرانیان با آفریقا و آفریقاییان پرداخت؛ حضور ایران در آفریقا از چه مقطعی آغاز شده و چه مراحل را طی کرده است.

روابط ایران و آفریقا به سه دوره یا سه نوع تقسیم می‌شود. دوره اول مربوط است به گذشته‌های دور و حضور طولانی مدت ایرانیان، به‌ویژه در شرق آفریقا. سفر کردن شیرازی‌ها به این قاره و حضور آنها در آنجا معروف است. البته منظور از شیرازی‌ها، تجار فارس و بوشهر و مناطق این بخش از کشور ایران در دوره قاجار و پیش از آن است. این تاجران با هندوستان، کشورهای حاشیه خلیج فارس، آسیای جنوب شرقی و آفریقا تجارت می‌کردند. حضور ایرانیان در آفریقا به قدری قوی و تعیین‌کننده بود که حتی به حد تشکیل حکومت هم می‌رسید. آثاری که از این ایرانیان در زنگبار باقی مانده

**قدرت‌های  
عربی و  
حکومت‌های  
مردود و ضد  
اسلامی با  
بهره‌گیری از  
قدرت نرم و  
سخت‌اثر  
حیاتی که  
می‌خواهند  
نجام می‌دهند  
بعد هم به  
یکی از همین  
گروه‌های  
مجهول الهویه  
به اصطلاح  
اسلامی، نسبت  
می‌دهند؛  
فضای حاکم بر  
فکار عمومی  
جهانی نیز برای  
چنین امری  
مهیاست**





گویای این حضور تعیین کننده است. من خود در سفر به این منطقه، این آثار را به چشم دیدم. یکی از این آثار، حمامی است که به نام یک خانم ایرانی است. این بنای با شکوه با امکانات، اتاق‌ها و وسایلی که دارد و با فناوری‌هایی که در آن به کار گرفته شده است حقیقتاً نمونه‌الایی از رشد علمی و فناوری ایرانیان در چند قرن قبل است که در اختیار آفریقاییان قرار داده شده است.

حتی هنوز هم برخی سنت‌های دیرینه ایرانی در میان مردمان شرق آفریقا به چشم می‌خورد. نمونه دیگر از آثار حضور ایرانیان در آفریقا، وجود واژه‌های فارسی در زبان «کیسواحیلی» است. حال که کلام به اینجا کشید باید به این نکته اشاره کنم که نام صحیح این زبان، کیسواحیلی است و به نژاد مردم آن منطقه «سواحیلی» گفته می‌شود، اما ما به اشتباه، نام نژاد آنها را برای زبانشان هم به کار می‌بریم.

این موضوع که حزب شیرازی در تانزانیا معروف است و یکی از احزاب قدرتمند این کشور به شمار می‌آید (البته این حزب، در این اواخر تغییر نام داده است) خود نشانه دیگری از حضور قدرتمند مردمانی از ایران زمین در قاره آفریقا است.

افزون بر این گروه، بخشی از بلوچ‌های ایرانی نیز در این قاره ساکن‌اند. این بلوچ‌های سنی‌مذهب در آنجا دارای مساجد خاص خود هستند و حضور فعال دارند.

دوره دوم رابطه ایران و آفریقا به دوره پهلوی‌ها و به‌ویژه پهلوی دوم، بازمی‌گردد. حالا این را می‌دانید که رضا شاه به جزیره موریس در جنوب قاره آفریقا تبعید شد و همین امر موجب روابط و رفت و آمدهایی از سوی خاندان پهلوی به آن منطقه گردید. همچنین در زمان محمدرضاشاه، ایران دوست آفریقای جنوبی و در واقع متحد آپارتاید به شمار می‌آمد و طبیعتاً در نظر مردم آن منطقه، منفور بود و هیچ جایگاه مثبتی نداشت.

بهایی‌های ایرانی هم در همین زمان، یعنی اواخر دوره پهلوی و اوایل انقلاب اسلامی، به آفریقا مهاجرت کردند. این بهایی‌ها در کشورهای مختلف آفریقا ساکن شدند. برخی از این افراد، از نظر اقتصادی بسیار متمول و صاحب قدرت‌اند و بعضی از آنها تحصیل کرده‌های بسیار سطح بالا؛ برای مثال در کشور بوتسوانا، دومین فرد ثروتمند، مردی اصلتاً قمی و بهایی است به نام جمالی. این مرد ثروتمند، که گفته می‌شود نیمی از ساختمان‌های شهر گابرون، پایتخت بوتسوانا، را در تملک دارد، به شدت ضد تشیع و ضد ایران و ایرانی است. البته در کشور بوتسوانا، جمالی را به عنوان فردی دغل و خلاق‌فکر می‌شناسند و شخصیت منفی و بدنامی دارد.

آیا آنها هم مانند خوجه‌ها شبکه‌ای

### فعالیتی کنند؟

بله؛ بهایی‌ها با اسرائیل و با همان مرکزیت خودشان مرتبط‌اند و مراکزی هم در کشورهای مختلف دارند و به جذب نیرو نیز علاقه زیادی نشان می‌دهند. نمونه این بهایی‌ها آقای یزدانی در زیمبابوه است. او در زمان طاغوت، مهندس بوده و جایگاه بسیار بالا با درآمد عالی داشته است، منتها پس از مدتی، به او تکلیف می‌شود که برای گسترش مذهبش به آنجا برود؛ بنابراین این جایگاه را رها کرد و به گفته خودش به جایی آمد که هیچ کس پایش را در آن نمی‌گذاشت؛ یعنی منطقه ناشناخته‌ای از آفریقا و مثلاً زیمبابوه (این منطقه برای آنها ناشناخته بود). یزدانی با دست خالی و بدون هیچ امکاناتی در این منطقه ماندگار شد و به فعالیت مشغول گردید.

جناب ملک‌زاده، برگردیم به موضوع بحث قبلی؛ از دو دوره روابط ایران و آفریقا سخن گفتید. دوره سوم چگونه بود؟

دوره سوم از این روابط به پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران بازمی‌گردد. در این دوره، جمهوری اسلامی ایران با آفریقای جنوبی قطع رابطه سیاسی کرد و این وضعیت تا زمان لغو نظام آپارتاید ادامه یافت. بعد از آن، جمهوری اسلامی رابطه سیاسی با آفریقای جنوبی را دوباره برقرار کرد و ایران یکی از دوستان خوب این کشور آفریقایی شد. البته پس از آن ممکن است آفریقای جنوبی کمی به سمت غرب رفته باشد، اما به هر حال از این حیث، ما با نلسون ماندلا رابطه خوبی داشتیم و همین دشمنی با تبعیض نژادی و آپارتاید و دوستی با شخصیت‌هایی نظیر ماندلا تأثیر به‌سزایی بر علاقمندی سیاهان آفریقا نسبت به ایران داشت.

از سوی دیگر به موج برخاسته در این قاره پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران اشاره شد. همین موج باعث شد بسیاری به این سمت متوجه شوند و جمعی از آنها شیعه گردند و جمعی دیگر هم که سنی و یا مسیحی باقی

مانند به این سمت گرایش پیدا کنند و به این انقلاب و دین و مذهب آن علاقه‌مند شوند. در پی این تأثیرپذیری بود که هزاران هزار نفر، برای تحصیل در حوزه علمیه قم یا دانشگاه بین‌المللی امام خمینی (ره) در قزوین و یا دانشگاه تهران، از آفریقا به ایران سفر کردند.

این تحصیل کرده‌ها پس از بازگشت به کشورشان، در جایگاه مربوط به خود مشغول فعالیت ترویجی شدند، اما در برخی موارد به دلیل ضعف و کم‌کاری ما در ارتباط با آنها، بعضی از این تحصیل کرده‌ها در کشورهایشان به حال خود رها شدند. به عبارت دیگر، گاهی ما ارتباطمان را با این عده ادامه ندادیم؛ حال آنکه آنها باید به طور مرتب تغذیه می‌شوند. در مواردی که ما آنها را رها کردیم، مشکلات و آسیب‌هایی مشاهده می‌شود، اما آن عده‌ای که رها نشدند یا خودشان توانمند بودند، توانستند زمینه فعالیت برای خودشان پیدا کنند و به خوجه‌ها، لبنانی‌ها، شیعیان عربستانی و کویتی متمول، برخی بیوت علمای حوزه عراق و ایران یا جاهای دیگر متصل شوند یا بدون این پیوندها، شخصاً حرکتی راه بیندازند، این عده نه تنها آسیب‌زا نبودند، بلکه عموماً با بهره‌گیری از دانشی که در حوزه علمیه قم آندوخته بودند بسیار ثمربخش ظاهر شدند. ||